



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و هفتاد و چهارم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۴ گنج حضور، بخش ششم

چون ملایک گوی: لَا عِلْمَ لَنَا
تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰
مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست.» تا «جز آنچه به ما آموختی.» دستِ تو را بگیرد.

مانند فرشتگان بگو: «من به لحاظ ذهنی چیزی نمی دانم» و فضا را باز و مرکز را عدم کن تا آن دانش و علمی که خداوند در این لحظه به تو می دهد، دستت را بگیرد.
«بیت هندسی»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

توضیح آیه:

دانشی که از سبب‌سازی ذهنِ ما ناشی می‌شود و آن را می‌پرستیم، و همانیدگی‌های مرکزمان که باعث سبب‌سازی در ذهن می‌شوند و خودمان را از طریق آن‌ها بیان می‌کنیم دانش نیستند. دانش آن است که این لحظه خداوند با فضاگشایی به ما می‌دهد. اگر او ندهد ما دانش نداریم و بهتر است خاموش باشیم.

دَمِ او جان دَهَدَت رَو ز نَفَخْتُ بَیذیر
کارِ او کُنْ فیکون است نه موقوفِ علل
—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴
نَفَخْتُ: دمیدم.

ای انسان، با فضاگشایی می دانم من ذهنی ات کنار می رود و دم ایزدی در تو می دمد، داروی شفابخش خداوند به تو زندگی می دهد، وضعت را درست می کند و دردهایت را شفا می دهد. برو از آیه «نَفَخْتُ» یعنی «روح خود را در تو دمیدم» یاد بگیر. کار خداوند «قضا و کُنْ فکان» است، او می گوید بشو و می شود. ممکن کردنِ این «بشو و می شود»، درست شدن کارها و شفابخشی، موقوفِ عللِ ذهنی و سبب سازی ذهن تو نیست.

«بیت هندسی»

نیم ز کارِ تو فارغ همیشه در کارم
که لحظه لحظه تو را من عزیزتر دارم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳
فارغ: آسوده، در این جا یعنی ناآگاه

[مولانا از زبان خداوند می گوید: ای انسان] من از کار تو فارغ نیستم، بلکه هر لحظه به تو توجه دارم و همیشه در کار هستم تا به تو کمک کنم. ترسی که از من داری غلط است، من شادی، لطف و رحمت اندر رحمت هستم و اگر فضا را بگشایی لحظه به لحظه تو را عزیزتر دارم و بیشتر به تو کمک می کنم.

خاموش کن که همت ایشان پی تو است
تأثیر همت است تصاریف ابتلا

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

تصاریف: جمع تصریف به معنی تغییر دادن و بالا و پایین کردن. تصاریف ابتلا یعنی انواع و اقسام ابتلائات، رویدادها

این لحظه ذهنت را خاموش کن، دمت را به دم خداوند بسپار و بگذار او حرف بزند و قضاوت و بحث و جدل نکن که همت، اراده و خواست خداوند و «قضا و کُن فکان» دنبال تو و در پی اصلاح تو است.

تبدیل انسان که مرتب با رویدادها و بی‌مرادی‌ها امتحان می‌شود، از خواست و همت خداوند است، زیرا می‌خواهد به انسان کمک کرده و او را درست کند.

نکته: بیشتر اتفاقات به صورت بی‌مرادی می‌افتند زیرا من‌ذهنی‌تان فعال است، پس وقتی بی‌مراد می‌شوید، نباید غصه بخورید و منقبض شوید، بلکه فضا را بگشایید و ببینید آیا عاشق زمین، پول یا یک انسان هستید که از طریق آن‌ها امتحان شده‌اید؟ این‌ها تصاریف ابتلاست. پس فکر نکنید که خداوند به شما ظلم کرده بلکه همت او پی شماست و می‌خواهد به شما کمک کند.

نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي رَسِيدَةً
غَمِ بِيَشٍ وَ غَمِ كَمِ رَا رَهَا كُن
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۰۵
نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي: از روحِ خود در او دمیدم. اشاره به آفرینشِ آدم است.

ای انسان، خداوند از وقتی که تو را خلق کرده لحظه به لحظه دمِ زنده کننده خود را به تو می دمد و می خواهد
تو را به خودش زنده کند و از طریق تو بیافریند، پس تو غصه و غمِ کم و زیاد شدن همانیدگی ها و هرچه
را که ذهنت نشان می دهد، رها کن. [زیرا اگر در غم کم و زیاد شدن همانیدگی ها باشی من ذهنی داری و
نمی گذاری او در تو بدمد.]
«بیت هندسی»

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۹)
«فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ.»
«چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید.»

توضیح آیه:

لحظه به لحظه دمیدن خداوند در ما، برای ما از همه چیز مقدس تر و مفیدتر است و باید این دم را ببینیم.

امشب استیزه گُن و سر مَنه
تا که بینی ز سعادت، عطا

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

ای انسان، امشب یعنی در شب این دنیا پایداری کن و ن خواب یعنی فضا را نبند، مرکز را عدم نگه دار و مواظب باش سر خرد را از دست ندهی تا خداوند به تو سعادت عطا کند.

از سخن گویی مجوید ارتفاع
منتظر را به ز گفتن، استماع
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۶
ارتفاع: بالا رفتن، والایی و رفعت جستن
استماع: شنیدن، گوش دادن

هرگز براساس حرف‌های ذهنتان یا حرف‌هایی که دیگران می‌زنند ارتفاع نگیرید و به‌عنوان من‌ذهنی بلند
نشوید، زیرا برای کسی که منتظر زنده شدن به بی‌نهایت خداوند است، این که به‌جای حرف زدن، ذهنش
را خاموش کند و گوش بدهد، بهتر است.

اَنْصِتُوا را گوش کن، خاموش باش
چون زبانِ حق نگشتی، گوش باش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶
اَنْصِتُوا: خاموش باشید.

ای انسان، فرمان «خاموش باشید» را گوش کرده و ذهنت را خاموش کن، و تا زمانی که آن قدر فضا را
نگشوده‌ای که مرکزت عدم بشود و زندگی از طریق تو سخن بگوید، فقط گوش کن.
«بیت هندسی»

نکته: آیا شما به دَم من ذهنی تان گوش می‌کنید یا به دم خداوند؟ تا زمانی که ذهنتان هشیاری جسمی را
ادامه می‌دهد، شما به خداوند گوش نمی‌کنید و گفته‌هایتان هم جز تخریب هیچ فایده‌ای ندارد.

پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا
تا زبانُ تان من شوم در گفت‌وگو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

[مولانا از زبان خداوند می‌گوید] ای انسان‌ها، ذهنتان را خاموش کنید و موعظه و بحث و جدل نکنید. من این لحظه دَم خود را به شما سپردم پس به دَم من توجه کنید نه دَم من ذهنی تان، تا من که عقل کل هستم زبان شما در گفت‌وگو شوم زیرا بهتر از شما می‌توانم حرف بزنم. [شما عقل جزوی هستید که تمام فکر و ذکرش زیاد کردن همانیدگی‌های از بین رفتنی و حادث است، درحالی که مقصود شما این بوده که به بی‌نهایت من زنده شوید.]
«بیت هندسی»

بر قرین خویش مَفرّا در صفت
کآن فراق آرد یقین در عاقبت
—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴
فراق: دوری

ای انسان، با تندتند حرف زدن بر قرین اصلی‌ات که خداوند است پیشی نگیر و ذهن را آرام و خاموش کن
تا این گفت‌وگوی ذهنی قطع شود، زیرا این کار عاقبت سبب فراق و جدایی تو از او خواهد شد.
«بیت هندسی»

نکته: حرف زدن برای من ذهنی خیلی مهم است؛ علت جدایی ما از خداوند هم همین تندتند حرف زدن ما با من ذهنی است و این که عاشق حرف‌های خود هستیم و افتخار می‌کنیم سخنوریم و بلدیم بهتر از همه حرف بزنیم.

من پیش از این می خواستم گفتارِ خود را مشتری
واکنون همی خواهم ز تو، کز گفتِ خویشم و آخری
—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۴۹
و آخری: دوباره بخری

خدایا، من قبل از آن که این آموزه‌های مولانا را بدانم، برای گفتارِ خودم مشتری می خواستم. چون من ذهنی
داشتم، هر کسی را که می دیدم می گفتم بنشین تا من حرف بزنم و تو زندگی را از من یاد بگیری. اکنون از
تو می خواهم که مرا از گفتارِ من ذهنی و عواقبش بازخوری و برهانی و از این ژاژخاییِ من ذهنیِ خودم نجاتم
دهی.

جانِ جمله علم‌ها این است این
که بدانی من کی‌ام در یومِ دین
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۵۴
یومِ دین: روز جزا، روز رستاخیز

ای انسان، جان همه دانش‌ها در دنیا این است که تو در این لحظه که قیامت است بدانی چه کسی هستی؛
آیا از جنس من‌ذهنی و عاشق‌گفتار خودت هستی یا از جنس الست و زندگی هستی و ذهنت را خاموش
کرده و خودت را به دمِ زندگی سپرده‌ای.

از خدا غیر خدا را خواستن
ظنّ افزونی ست و کُلّی کاستن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

اگر انسان از خدا غیر از خدا را بخواهد یعنی چیزهایی را بخواهد که ذهنش نشان می‌دهد، حتماً فکر او بر مبنای افزودن، نمو و حرص است، چون چیزی در مرکزش است و می‌خواهد آن را زیاد کند که در این صورت همه زندگی‌اش از دست می‌رود. [در حالی که اگر فضا را باز و مرکز را عدم کند، از خدا خود خدا را می‌خواهد.]
«بیت هندسی»

خاصه عُمری غرق در بیگانگی
در حضورِ شیر روبه‌شانگی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۴
روبه‌شانگی: مجازاً حيله و تزویر

مخصوصاً که انسان عمرش را در جدایی و بیگانگی از زندگی سپری کند و در حضور شیر یعنی خداوند
حقه‌بازی کند، یعنی با تقلب و ریا مرکز را عدم نکند.
«بیت هندسی»

عمر بیشم ده که تا پس تر روم
مهلم افزون کن که تا کمتر شوم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۵
مهمل: مهلت دادن، درنگ و آهستگی

ما [مثل کلاغ] به خدا می‌گوییم عمرم را زیاد کن تا روز به روز من ذهنی‌ام را زیادتر کنم و بر حسب من ذهنی
بزرگتر شده و از تو دورتر شوم. فرصتم را زیادتر کن تا نسبت به زنده شدن به زندگی کمتر شوم.
«بیت هندسی»

نکته: باید از خود پرسیم آیا روزبه‌روز نسبت به زندگی زیادتر می‌شویم یا کمتر؟ روزبه‌روز حالمان خراب‌تر می‌شود یا بهتر؟ اگر کمتر می‌شویم و حالمان خراب‌تر می‌شود، زندگی را بیشتر می‌پوشانیم و از خداوند غیر خدا را می‌خواهیم.

قوتِ اصلیِّ بشرِ نورِ خداست
قوتِ حیوانیِ مر او را ناسزا است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۳
قوت: غذا
ناسزا است: شایسته نیست

غذای اصلی انسان نور خداوند است و او شایسته غذای حیوانی که به عنوان من ذهنی از جهان می گیرد، نیست زیرا به او نمی سازد و پژمرده اش می کند.

نکته: خوردن غذاهای این جهانی از جمله خوشی گرفتن از همانیدگی ها و زیاد شدن پول، گرفتن تأیید و توجه، خوشحالی از ضرر خوردن به دیگران و عمل کردن برحسب من ذهنی برای انسان شایسته نیست.

لذّت بی کرانه‌ای ست، عشق شده ست نام او
قاعده خود شکایت است، ورنه جفا چرا بُود؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

وحدت مجدد با خداوند و پذیرفتن صنع او در این لحظه، لذّت و شادی بی کرانه‌ای است که اسمش عشق است. اما انسان با ساخت قاعده برای زندگی و تبدیل آن به فرمول‌های جامد که همانیدگی‌ها و باورهای ذهنی هستند، صنع خداوند را نمی‌پذیرد، دست به شکایت زده و با بی‌وفایی به «آلست» باعث جفای زندگی می‌شود.
«بیت هندسی»

نکته ۱: دو جور زندگی هست: یکی با قاعده و فرمول که درواقع رفتن به ذهن، سبب‌سازی در آن و زندگی کردن برحسب باورها و الگوهای همانیده است و دیگری فضاگشایی و صنع که خلق فکر در این لحظه و زندگی کردن برحسب آن است.

نکته ۲: خواست خداوند این است که در ما به بی‌نهایت و ابدیت خودش زنده بشود بنابراین هر لحظه با صنع کار می‌کند. ما باید به صنع دست بزنیم ولی صنع خدا را قبول نداریم. درواقع ما در ذهن به یک سری الگوها و باورهای از پیش‌ساخته چسبیده‌ایم و با آنها همانیده شده‌ایم و اگر زیر پا گذاشته شوند به ناموس ما برمی‌خورد.

غیر مُردن هیچ فرهنگی دگر
درنگیرد با خدای، ای حيله گر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۸

ای کسی که بر حسب سبب سازی ذهن حيله می کنی، غیر از مُردن به من ذهنی و کوچک کردن آن، هیچ
رفتار و طرح دیگری روی خداوند اثر ندارد.
«بیت هندسی»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۴ گنج حضور، بخش هفتم

درگذر از فضل و از جَلَدی و فن
کار خدمت دارد و خُلُقِ حَسَن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۰
جَلَدی: چابکی، چالاکی

ای انسان از دانش ذهنی و از زرنگی‌ها و فن‌های من‌ذهنی بگذر. با فضاگشایی خُلُقِ زیبای زندگی را پیدا کن و شروع کن به خدمت کردن به مردم، زیرا فقط این کار مؤثر است.
نکته: اولین خدمت ما این است که در این لحظه مسئولیت هشیاری خودمان را به‌عهده بگیریم و منقبض نشویم.

بهر این آوردمان یزدان برون
ما خَلَقْتُ الْإِنْسَ إِلَّا يَعْبُدُونِ

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۱

«حضرت حق ما را بدین جهت آفرید که او را عبادت کنیم. چنان که در قرآن کریم فرموده است: (جنیان و) آدمیان را نیافریدم جز آن که مرا پرستش کنند.»

خداوند به این جهت انسان را به عنوان «آلست» به این جهان فیزیکی فرستاده است تا او را عبادت کند، این به این معنی است که انسان باید اجازه بدهد خداوند از طریق او دست به صنع بزند و بیافریند.

نکته ۱: در حالت ایده‌آل هیچ فکری نباید دوبار تکرار شود. اگر انسان‌ها با حماقت من‌ذهنی همدیگر را از بین ببرند، شاید روزی برسد که دیگر من‌ذهنی نداشته باشند و با فضاگشایی از طریق صنع عمل کنند تا خداوند از طریق آن‌ها فکر و عمل کند و از درون هشیاری آن‌ها حرف بزند و گوش کند و من‌های ذهنی آن‌ها خاموش گردد.

نکته ۲: من‌ذهنی با همه چیز هم‌هویت شده و شهوت و حرص زیاد کردن چیزها را دارد. فکرهای غلط در مورد انسان‌ها می‌کند و چیزی که خودش دوست دارد از آن‌ها تجسم کرده و درست نمی‌بیند، بنابراین مسئله می‌سازد.

نکته ۳: انسان اجازه نمی‌دهد خداوند از طریق او صحبت کند. می‌گوید من خودم می‌دانم درحالی که پر از ترس و نگرانی است و همه را دشمن خود می‌بیند. همه ما در اصل از یک جنس و دوستِ هم هستیم، اما در ذهن از هم جدا افتاده و منجمد شده‌ایم.

(قرآن کریم، سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶)
«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.»
«جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.»

توضیح آیه:
«انس» یعنی هشیاری انسانی و منظور از «جن» هر هشیاری دیگریست. بنابراین همه هشیاری‌ها باید اجازه بدهند خداوند از طریق آن‌ها صحبت کند.

سامری را آن هنر چه سود کرد؟
کأن فن از بابُ اللّٰهش مردود کرد
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۲
بابُ الله: درگاهِ الهی

آن هنرِ گوساله‌سازی و گوساله‌پرستی چه سودی برای سامری کرد؟ او نفرین شد و آن فن و هنرش باعث شد که از درگاهِ خداوند رانده شود. [ما هم گوساله‌پرست شدیم و من‌ذهنی‌مان را پرستیدیم، بنابراین خداوند ما را نفرین کرد و روزبه‌روز پژمرده‌تر شدیم، یعنی این کار هیچ سودی برایمان نداشت.]

نکته ۱: حضرت موسی وقتی قوم بنی اسرائیل را از مصر که نماد ذهن است به سرزمین موعود که نماد فضای یکتایی است می‌برد به آن‌ها تأکید کرد طلاهای خود را که نماد همانیدگی‌ها هستند با خود نیاورند، پس انسان در سفر از ذهن به فضای یکتایی نباید با خودش همانیدگی بردارد.

نکته ۲: ما فن گوساله‌سازی را خوب بلدیم، چون با چیزهای مختلف و جدید همانیده می‌شویم و از گوساله یک گاو به نام من‌ذهنی می‌سازیم تا حرف بزند. باید از خود بپرسیم آیا تا به حال من مرکز را عدم کرده‌ام و خداوند درش را به روی من باز کرده‌است؟

گاوِ زرین بانگ کرد، آخر چه گفت
کاحمقان را این همه رغبت شگفت؟
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۳
زرین: طلایی

گاوِ زرین یا من ذهنی انسان که این همه پشت سر هم حرف زده و فکر کرده و خداوند را پوشانده، در نهایت چه گفته است که احمقان این طور عاشقش شده اند؟

نکته: هرچیزی که در ذهنمان جمع کرده ایم و آن را می پرسیم، در واقع گوساله ای است به نام من ذهنی. او مدام حرف می زند و ما عاشق حرفش هستیم و اگر کسی به حرف های او ایراد بگیرد، به ما برمی خورد.

چه کشید از کیمیا قارون؟ بین
که فروبردش به قعرِ خود زمین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۳

قارون از علم کیمیاگری که همان استفاده از نیروی زندگی برای جمع کردن و زیاد کردن مادیات و
همانیدگی‌هاست چه سودی برد؟ این را که با زیادتر کردن همانیدگی‌ها، زمینِ ذهن او را در قعرِ خود فرو
برد طوری که نتوانست بیرون بیاید.

بُوالْحَكَمِ آخر چه بربست از هنر؟
سرنگون رفت او ز کفران در سَقَر
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۴
بُوالْحَكَمِ: کنیه اصلی ابوجهل
سَقَر: از نام‌های دوزخ

ابوجهل از هنر داشتنِ دانش کتابی و از پیش ساخته چه بهره‌ای برد؟ او به دلیل کفران، در قعر جهنم که فضای پر از توهّم و درد ذهن است سرنگون شد.

نکته ۱: کفران ما این است که درحالی که این لحظه فرصت داریم فضا را باز کنیم، زندگی و خرد را به مرکزمان بیاوریم و به عقل کل دسترسی پیدا کنیم تا زندگی مان را اداره کند، به جایش دست به صنع نمی زنیم، منقبض می شویم، از یک همانیدگی به همانیدگی دیگر می رویم و با عقل جزوی و سبب سازی همانیده ایم.

نکته ۲: با این ابیات متوجه شدیم که همانیدگی با دانش، مادیات و سروصدای گوساله که همان فکرهای ما در من ذهنی است هیچ فایده ای برایمان ندارد.

خود هنر آن دان که دید آتش عیان
نه گپ دَلَّ عَلَى النَّارِ الدُّخَان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۵
گپ: گپ، گفت و گو کردن
دَلَّ عَلَى النَّارِ الدُّخَان: دود بر آتش دلالت دارد.

«کسی را باید هنرمند بدانی که آتش را آشکارا ببیند، نه آن که فقط بگوید تصاعدِ دود دلیل بر وجود آتش است.»

هنر و فضیلت آن است که انسان در این لحظه آتش را آشکارا ببیند یعنی با فضاگشایی، زندگی را حس کند و عیناً به آن زنده شود، نه این که با استدلال در ذهن حرف بزند، با نقش‌ها بازی کند و بگوید که دود دلیل آتش است یعنی هیجانات و فکرهايش دليل بر وجود خداوند است.

ای دلالت گنده تر پیشِ لیب
در حقیقت از دلیلِ آن طبیب
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۶
لیب: خردمند

ای کسی که دلیل تو که از سبب‌سازی ذهنی می‌آید، درواقع نزد انسان خردمند، بدتر و گنده‌تر از دلیلِ طبیعی است که خودش دانش و مهارت ندارد و باید به رنگ ادرار نگاه کند تا بتواند بیماری را تشخیص بدهد.

نکته: البته عارفی مثل مولانا که به زندگی زنده شده‌است، با نگاه به انسانی که من‌ذهنی دارد دردش را که داشتنِ من‌ذهنی است، تشخیص می‌دهد.

چون دلالت نیست جز این، ای پسر
گوه می خور، در گُمیزی می نگر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۷
گُمیز: ادرار

ای انسان، مادامی که با من ذهنی مرتب حرف می زنی و ستیزه و بحث و جدل می کنی و به غیر از
سبب سازی و استدلال در ذهن دلیل دیگری برای وجود خدا نداری، در این صورت برو گَه بخور و به ادرارت
نگاه کن، یعنی حرف نزن و بین اشکالت چیست؟

ای دلیل تو مثال آن عصا
در گفت دلّ علی عیب العمی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۸

«ای کسی که دلیل در دست تو مانند عصایی در دست کور است. همان طور که عصا دلالت بر کوری فرد می کند، توسل به عصای استدلال نیز دلیل بر کوردلی توسست.»

همانطور که وقتی عصا را در دست کسی می بینی می توانی بفهمی که کور است، ماندن در ذهن، عبادت ذهنی و توسل به عصای استدلال من ذهنی برای اثبات وجود خداوند نیز دلیل بر کوردلی توسست.

غُلُّل و طاق و طُرُنْب و گیر و دار
که نمی‌بینم، مرا معذور دار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۹
طاق و طُرُنْب: سرو صدا

جوش زدن، سرو صدا راه انداختن، واکنش نشان دادن و بگیر و ببند در من ذهنی به این معنی است که مرکز من از جنس جسم است و با چیزهای ذهنی و باورهای ازپیش ساخته شده همانیده هستم، بنابراین من نمی‌بینم، مرا معذور بدانید.

نکته: ما با من ذهنی سر و صدا راه انداخته‌ایم و می‌گوییم من قدرتمندتر و داناترم. مرا ببینید و به حرفم گوش دهید در غیر این صورت می‌گیرم و تنبیه می‌کنم. باطنِ این حرف یعنی ای خدا، ای مردم، من نمی‌بینم، مرا معذور دارید.

«منادی کردنِ سیدِ ملکِ ترمَد که هر که در سه یا چهار روز به سمرقند رود به فلان مُهم، خلعت و اسب و غلام و کنیزک و چندین زر دهم، و شنیدنِ دلک، خبر این منادی در ده، و آمدن به اُلاقی نزد شاه که من باری نتوانم رفتن.»

سید ترمذ که آنجا شاه بود

مسخره او دلّک آگاه بود

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۰

دلّک: مُبدَل «تلخک»، یکی از ظُرفای دربار سلطان محمود غزنوی، کسی که در دربارهای قدیم کارهای خنده‌آور می‌کرد.

آقا و سید ترمذ که پادشاه آن جا هم بود، دلّک آگاهی داشت که او را می‌خنداند. [سید ترمذ نماد خداوند است و دلّکش من‌ذهنی ماست.]

نکته ۱: پادشاه «ترمذ» یا «ترمذ» اعلام می کند که اگر کسی در مدت کوتاهی به سمرقند برود و از آن جا خبر بیاورد، به او گنج ها خواهیم داد. نماد این است که خداوند به انسان ها گفته است اگر کسی از این ذهن و هشیاری جسمی به فضای یکتایی برود، به خداوند وصل شود و از آن جا خبر بیاورد من گنج ها به او می دهیم، یعنی به حضور می رسد و به زندگی زنده می شود.

نکته ۲: مولانا می گوید این دلّک آگاه است، یعنی به هشیاری جسمی آگاه است و ذهناً می داند چکار باید بکند. مثلاً ما ذهناً می دانیم که باید مجدداً به خداوند زنده شویم. تمام ادیان از وحدت سخن می گویند، مولانا مثنوی را با جدایی آغاز می کند، ولی هر کاری که می کنیم معنی اش این است که ما نمی خواهیم به وحدت برسیم، ما می خواهیم من ذهنی را نگه داریم.

داشت کاری در سمرقند او مهم
جُست اُلاقی تا شود او مُستَم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۱
اُلاق: پیک، قاصد، الاغ
مُستَم: تمام کننده، به انجام رساننده

پادشاه در سمرقند کار مهمی داشت، برای همین به دنبال قاصدی می گشت که این کار مهم را انجام دهد
و از سمرقند خبر بیاورد.

زد مُنادی هر که اندر پنج روز
آردم ز آنجا خبر، بدْهَم گُنوز
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۲
گُنوز: گنجینه‌ها

پادشاه اعلام کرد که اگر کسی در پنج روز از آن جا خبر بیاورد، به او گنج‌های زیادی خواهیم داد.

دلّک اندر ده بُد و آن را شنید
برنشست و تا به ترمَد می‌دوید
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۳

دلّک زمانی که آن پیغام را شنید، در ده بود. سوار بر اسب شد و تا ترمَد دوید. [ده فضای همانیده است،
ما به‌عنوان من‌ذهنی این پیغام را از خداوند می‌شنویم که او می‌خواهد ما از ذهن به فضای یکتایی برویم و
از آن جا خبر بیاوریم.]

مَرگَبی دو اندر آن ره شد سَقَط
از دوانیدن فَرَس را زَان نَمَط
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۴
فَرَس: اسب
نَمَط: طریقه و روش

و آن قدر سریع می‌دواند و عجله داشت که در راه دو اسب مُردند. بالاخره با سومین اسب توانست خودش را به تَرَمَد برساند.

پس به دیوان در دَوید از گردِ راه
وقتِ ناهنگام، ره جُست او به شاه
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۵

دوان دوان از گرد راه که رسید با عجله در وقت ناهنگام به بارگاه شاه رفت. [یعنی کسی که در ذهن است و فضا را نگشوده می خواهد خداوند را ببیند. ما با من ذهنی مرتب در این راه کوشش می کنیم و امکاناتمان را از دست می دهیم؛ بدنمان و فکرهایمان خراب می شود. مثلاً عبادت می کنیم تا به خداوند برسیم، از بس که عجله داریم، در این راه چند اسب را می کشیم.]

مرغِ بی‌هنگام و راهِ بی‌رهی

آتشی پُر در بُنِ دیگِ تَهی

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۲۶

مرغِ بی‌هنگام: خروس بی‌محل

راهِ بی‌رهی: راهِ بدون راه‌رونده، کنایه از بی‌راهه که هیچ‌کس حاضر نیست در آن حرکت کند.
مرغِ بی‌هنگام من‌ذهنی است که در این لحظه نیست و در زمان مجازی است. راهش راهِ بی‌راهی‌ست،
راهی‌ست که در آن رهرو و انسانی از جنس زندگی ندارد. من‌ذهنی آتش پُر زندگی را در زیر دیگِ خالی
ذهن که هیچ‌چیزی در آن نیست، روشن کرده‌است؛ یعنی انرژی زندگی را هدر می‌دهد.

نکته: مولانا در این بیت از این جهت می گوید مرغ بی هنگام که این شخص در حالی که هنوز در من ذهنی بود، می خواست با شاه ملاقات کند. ملاقات به هنگام زمانی ست که شما فضاگشایی کنید. فضاگشایی شما را به این لحظه می آورد و اگر در این لحظه نیستید با خداوند نمی توانید ملاقات کنید.

فُجْفُجی در جمله دیوان فتاد
شورشِی در وَهَمِ آن سلطان فتاد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۶
فُجْفُج: پچ پچ کردن

پچ پچی در بین مردم و تشویشی در سر آن سلطان افتاد. [یعنی خداوند می گوید این انسان، این اشرف مخلوقات که من می خواهم در او به بی نهایت خودم زنده شوم و قرار است من از طریق او صحبت کنم، چرا این قدر با ذهن همانیده شده است؟]

نکته: آیا واقعاً به نظر شما ما با این من‌ذهنی، با این طرز فکر، با این منیت‌ها، با این جدایی، با این که با هم ستیزه می‌کنیم، به هم کمک نمی‌کنیم و خودمان را از جنس جسم می‌دانیم، هم فرداً و هم جمعاً موفق خواهیم شد که به عشق زنده شویم؟

خاص و عام شهر را دل شد ز دست
تا چه تشویش و بلا حادث شده‌ست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۷

مردم شهر، عارفان و مردم عادی همه ترسیدند و نگران شدند که این هیاهو و سر و صدای دل‌ک،
من‌ذهنی، چه خواهد شد؟

یا عَدَوّی قاهری در قصد ماست
یا بلایی مُهلکی از غیب خاست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۸
قاهر: چیره، غالب
مُهلک: هلاک کننده

با خود گفتند یا دشمن قاهری قصد جان ما را کرده است و یا این که خداوند می خواهد یک بلایی بفرستد.
[هیچ کدام از این ها نیست. نه دشمن قاهری در قصد انسان است و نه خداوند می خواهد بلا بفرستد.
این ها اداهای ما به عنوان دلک یا به عنوان من ذهنی ست.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۹۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

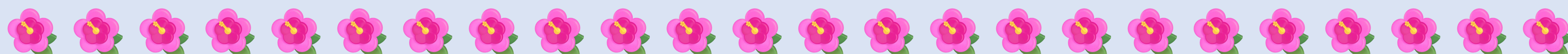
کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com